

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سازمان انقلابی افغانستان

۰۷ مارچ ۲۰۱۵

تاریخ، نبرد طبقاتی بخش بیست و ششم

تجاوز امریکا بر افغانستان

طالبان هنوز در نشاط و نشئه مرگ مسعود، و جبهه متحد در سوگ او نشسته بود که در یازده سپتمبر ۲۰۰۱، چهار طیاره مسافری امریکا از میدانهای هوایی آن کشور ربوده شدند. دو فروند در فاصله بیست دقیقه بر برجهای تجارت جهانی امریکا اصابت کرده و یکی بر پنتاگون انداخته شد. طیاره دیگری که قرار بود بر کاخ سفید فرود آید، در نزدیکی واشنگتن سقوط کرد و گفته شد که پیلوت ایرانی این طیاره قبل از رسیدن به مقصد آن را سقوط داده و بعد به پاس این خدمت، به خانواده پیلوت مدال افتخار دولت امریکا اعطاء گردید. در این عملیات ۱۹ تن از بنیادگرایان اسلامی شرکت داشتند که ۱۲ تن آنان اهل عربستان سعودی بودند. امریکائی ها می گویند که طراح اصلی این عملیات، خالد شیخ محمد نفر سوم القاعده بود که در پاکستان دستگیر و حال در امریکا زندانی است. تمامی کشورهای جهان در روز حمله در برابر دریائی از خون و آتش و دود نیویارک مات و مبهوت ماندند و به این خاطر احساسات همه برانگیخته شد. برخی کشورها مانند ایران که مبدا پایش به این قضیه کشانده شود، سخت ترسیده و آن را محکوم کردند. با این عملیات نوعی احساسات همگانی نسبت به امپریالیزم امریکا در جهان برانگیخته شد، چیزی که آن را می خواست. اما فلسطینی ها در اریحا و کرانه باختری به رقص و پایکوبی پرداختند.

این که آیا این جریان واقعاً زیر سر القاعده بود و یا با این عملیات راه تسلط امریکا بر آسیا هموار گردید، از پرسش هائی است که با گذشت زمان نزد بسیاری مطرح گشت. سؤالاتی که از نحوه عملیات و عملکردهای بعدی امریکا و متحدان اروپائی آن بیشتر پیدا شد و بیش از پیش مردم جهان را به این باور رساند که زیر کاسه این عملیات، نیم کاسه خود امپریالیزم امریکا قرار داشته است. با این که یازده سپتمبر از نظر پولی ضربه کاری بر امریکا وارد ساخت (۵۵۵ میلیارد دلار) و پرستیژ هیولائی آن نزد متحدان و مزدورانش موقتاً ذلیل گشت، اما بُرد آن برای تسلط بر آسیا و حفظ سلطه آن بر اروپا سودی داشت که قطعاً با ضررش در این عملیات قابل مقایسه نبود. دلایلی که هماهنگی میان القاعده و امریکا را در قبل و بعد از این عملیات نشان می دهند:

- سازمان «سیا»، شبکه استخباراتی عربستان سعودی و «آی. اس. آی» پاکستان در دهه هشتاد میلادی بدون کوچکترین مخالفتی از سوی امریکا به تأسیس القاعده دست زدند. بعد از کشتن عبدالله عزام، اسامه مأمور رهبری جنگجویان عرب و تشکیل این سازمان شد. تمام مزدوران تنظیمی غرب در پشاور با القاعده و اسامه در رابطه دوستانه و نزدیکی قرار داشتند، رابطه ای که هرگز از سوی غرب مورد تهدید و انتقاد قرار نگرفت. آیا این سازمانهای استخباراتی آنقدر سطحی، نزدیک بین و غیر قابل پیشبینی بودند که تلاش کنند تا سازمانی بسازند که عاقبت بالای جان خود شان شود؟

- برای این که اسامه و القاعده چرا در دشمنی با امریکا و در مجموع با غرب قرار گرفتند، دلیل موجه و قابل قبولی وجود ندارد. وقتی امریکا در ۱۹۹۱ به قصد «آزاد سازی» کویت به عراق لشکر کشید و این لشکرکشی مورد تأیید کامل «خادم حرمین شریفین» قرار گرفت، هیچ عربی در جهان علیه امریکا و این خادم نایستاد. حتی رژیم هائی چون سوریه نیز تجاوز صدام بر کویت را محکوم کردند و نیروهای سوری در کنار امریکائی ها در «طوفان صحرا» جنگیدند. گفته می شود که اسامه در آن زمان مخالف حضور نیروهای امریکائی در خاک عربستان سعودی بود. اما القاعده گاهی علیه نیروهای امریکائی در طهران سعودی اقدام جنگی نکرد و اینک همه به شمول امریکائی ها باور کامل دارند که شیخ های عرب به شمول شهزادگان عربستان سعودی به اسامه و القاعده پول می پردازند و عمدتاً از این طریق تمویل می شوند. پس با این همه چگونه می توان از چنین دشمنی عمیقی میان عربستان و القاعده حرف زد که زمینه دشمنی عمیق میان القاعده و امریکا را به وجود آورده باشد؟

- برخی از سیاستمداران امریکائی در روزهای نزدیک به یازده سپتمبر اظهار نظرهائی مبنی بر سقوط عاجل امارت طالبان داشتند که از جمله چند مورد، صحبت های رُک و مستقیم پیترو تامسن سفیر امریکا در امور آوارگان افغان را قبلاً ذکر کردیم. این که این مقامات غیر از طریق یازده سپتمبر پیشبینی دیگری در چگونگی سقوط امارت طالبان داشته بوده باشند، در هیچ جائی ثبت نشده، لذا این مقامات باید می دانستند که حرکتی برای سرنگونی این امارت با عملیات یازده سپتمبر در راه است.

- با این که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی استراتژیست های امریکائی مقابله با پنج اژدهای کوچک را مطرح کردند، اما آنقدر سودی از فروش تسلیحات که در این سال ها از تقابل با القاعده بردند، هرگز از مقابله با پنج اژدهای کوچک به دست نیاوردند. امپراتوری نامرئی و وحشتناکی که تا حال وجود دارد و چون شمشیر داموکلس بر فرق رژیم های مزدور عرب و متحدان غربی امریکا نگهداشته شده است. بسیاری به این باورند که برای تهدید و تسلیم بعضی رژیم ها، خود سازمان «سیا» دست به عملیاتی زیر نام القاعده می زند و با کمپنی مسلح و جنایتکاری چون «بلک واتر» در حال حاضر «اکادمی» به هر اسم و رسمی هر که را بخواهد تهدید می کند. لذا امپراتوری نامرئی و بی آدرس القاعده می تواند بستر مناسبی برای هر توطئه امپریالیستی قرار گیرد.

- سازماندهی ۱۹ نفر در امریکا، دستیابی آنان در آن واحد به چهار طیاره، عبور بی چون و چرای آنان از موانع شدید امنیتی، این که خالد شیخ طراح این عملیات چه اعتراف هائی داشته، چرا طیاره ای که قرار بود به کاخ سفید زده شود سقوط داده شد و طیاره های دیگر به مقصد رسیدند و چرا طیاره ای که قرار بود در پنتاگون جان جنرالان مهم این وزارت را بگیرد، در پارکینگی سقوط داده شد و... از پرسش هائی اند که تا حال خائوالان امریکائی در مورد آنها چیزی نگفته اند.

- فاصله زمانی اصابت دو طیاره به برج ها ۱۸ دقیقه بود. وقتی نیروهای دفاع هوائی امریکا که در پنج دقیقه هر هدفی را بر فراز خاک آن کشور زده می توانند، اما در این مورد اقدامی نکردند، مهمترین پرسش این عملیات است.

علاوتاً مسیر هر طیاره در جریان حرکت کنترل و با برجهای مراقبت در تماس بی وقفه قرار دارد. این که چرا این طیاره ها حین رفتن به سوی اهداف شان ردیابی نشدند و این که پرواز طیاره ها بر مسیر منطقه «منهاتن» در نیویارک که هزاران بلند منزل به شمول این برجهای در آن قرار داشتند، ممنوع بود، چرا قبل از اصابت، کنترل و نظارت نشدند، باز هم از پرسش هائی است که تا حال پاسخ نیافته اند.

- یک عکاس امریکائی موظف در منطقه صفری این برج ها که از سه سال به این سو وظیفه داشت تا هر حرکتی را ثبت و تصویربرداری کند، در جریان این عملیات و بعد از آن ۱۹ رول فلم تهیه کرد. او با این تصاویر به این باور رسید که عملیات توسط سازمان «سیا» از طریق تعمیر یازده طبقه ای در فاصله دورتری از برجهای هدایت می شد و بعد از سه روز این ساختمان نیز منفجر شد. وقتی سازمان «سیا» خواست این فلم ها را از او بگیرد، دستگیر و شکنجه شد. او با رهائی به ارجنٹاین فرار کرد و در این مورد کتابی نوشت و چشمدیدهایش را ذکر کرد و قاطعانه گفت که در این عملیات میان «القاعده» و «سیا» هماهنگی کامل وجود داشته است.

- وقتی نیروهای امریکائی پایگاه توره بوره القاعده را تصرف کردند، یک سرباز فرانسوی می نویسد که اسامه حین عقب نشینی در دوربین تفنگش قرار داشته، اما یک افسر امریکائی مانع چکاندن ماشه او شده است. اگر اسامه در توره بوره کشته می شد، قهرمان داستان و خود داستان برای همیشه خاموش می گشت و امریکا به اهدافش نمی رسید. بالاخره اسامه در دوم می ۲۰۱۱ در ایبیت آباد پاکستان توسط هلیکوپترهای امریکائی به قتل رسید و این زمانی بود که رهبری القاعده را کاملاً ایمن الظواهری در دست داشت. از یک سال قبل در مکالمات اعضای القاعده او را «شیخ الکبیر» نامیده و به این صورت زمان مرگ اسامه رسیده بود، مخصوصاً که انتخابات ریاست جمهوری امریکا در آستانه برگزاری قرار داشت و دموکرات ها خواستند با مرگ او خود را قهرمان داستان بسازند، در حالی که اسامه از چهار سال قبل در تیررس امریکائی ها قرار داشت، اما این سال و این روز را بهترین زمان کشتن او تعیین کردند.

- در اواخر سال ۲۰۰۱ در بحبوحه کمک های نظامی امریکا به دولت یمن در مبارزه علیه تروریسم، نیروهای امریکائی فردی به نام سعید علی شهری را به جرم ارتباط با القاعده در افغانستان دستگیر و به زندان گوانتانامو منتقل ساختند. اما امریکائی ها در سال ۲۰۰۷ علی شهری را تحویل مقامات سعودی کردند. علی شهری بعد از چند ماه استراحت در یکی از استراحتگاه های سعودی بدون کدام ممانعتی آزاد شد و در ۲۰۰۹ در مقام دوم رهبری القاعده در یمن اعلام موجودیت کرد. به عبارت دیگر، کسی که قرار بود در «استراحتگاه» توبه کنندگان به عنوان «جهادبست» مورد توبه و اصلاح قرار گیرد، ناگهان در ۲۰۰۸ «ناپدید» گشت و بعد به رهبری القاعده در یمن رسید و اینک عبدالرحمن الحسدى لیبیائی که پنج سال در افغانستان جنگیده و در ۲۰۰۲ دستگیر و به گوانتانامو برده شد و بعد بی هیچ دلیلی رها شد، حال رهبری نیروهای بنیادگرای القاعده را که در افغانستان و عراق جنگیده اند، در شهر ۵۰ هزار نفری دیرنا در لیبیا به عهده دارد. الحسدى و امریکا در مورد سقوط قذافی نظر واحد داشتند و حتی الحسدى گفته بود که از تشکیل یک حکومت سکیولار نیز به جای قذافی حمایت می کند. همه ناظران باور دارند که نیروهای زیر فرمان او در لیبیا زبده ترین نیروی رزمنده مخالف قذافی بودند که در این اواخر به شکل مرموزانه مسلح شده بودند.

- سازمان سیا از نقل و انتقالات القاعده چنان با آگاهی گزارش می دهد که گوئی رهبران سیا و القاعده متحدانه تصمیم می گیرند. دو سال قبل «لیون پانتا» رئیس سازمان سیا (در زمان نگاهش کتاب وزیر دفاع) اعلان کرد که بیشتر نیروهای القاعده به شمول ابو ایوب المصری (بعداً در موصل عراق کشته شد) قومندان عمومی نیروهای

القاعده در عراق (کسی که امریکا بر سر او ۱۵ میلیون دالر گذاشته بود) از طریق خلیج و ایران به مناطق قبایلی شمال پاکستان انتقال یافته اند. باز هم رئیس سیا در ۲۰۰۹ اعلان کرد که ۲۵ هزار نیروی القاعده از طریق بحر هند و دریای عمان از وزیرستان به یمن منتقل شده اند. این که سازمان سیا با این همه باخبری از نقل و انتقال القاعده چرا اقدام به نابودی آن نمی کند، از پرسش های دیگری است که تا هنوز پاسخ نیافته است.

- یکی از مناطقی که امریکائی ها همیشه به داشتن پایگاه در آن اشتیاق داشته، یمن است. بعد از آن که امپریالیزم امریکا با تمسک القاعده بیش از ۱۲۰ هزار نیروی مسلح خود را در افغانستان جابه جا کرد، بدون این که قبلاً کسی فکر کند که این سازمان محل اصلی استقرار خود، یمن را قرار می دهد، یکباره به یمن رفت و زمینه پیاده نمودن نیروهای امریکائی را در آن مساعد ساخت که بی شباهت به تصمیم مشترک میان سازمان سیا و سازمان القاعده نیست. از حالا طیاره های بی پیلوت امریکائی در یمن دست به عملیات زده و در جنگ شرکت دارند و امکان پیاده شدن بعدی نیروهای امریکائی در یمن کاملاً متصور است.

- در ۲۰۰۹ برخی از والی ها و قومندانان امنیه (اکبر بارکزی والی بغلان، شفق والی فاریاب، کبیر اندرابی قومندان امنیه بغلان) و مردم عادی شمال چشمدید خود را از پیاده شدن نیروهای القاعده و طالب در شمال (بغلان، کندز، فاریاب، شبرغان و بدخشان) برای رسانه ها بیان کردند و در مدت کمتر از یک ماه این نیروها در شمال جابه جا شدند. اما سفارت امریکا با واکنش ضعیفی آن را رد کرد، کاری که در ۲۰۰۸ با پیاده کردن یک کانتینر سلاح و مهمات به یکی از قومندانان طالب در ولایت زابل به نمایش گذاشتند و بعد گفتند که این کار اشتباهی صورت گرفته است. به عنوان مشت نمونه خروار معلوم شد که نیروهای امریکائی شبانه چه مقدار سلاح و مهمات به مزدوران طالب و القاعده خود تحویل می دهند. بعد در چند نقطه نیروهای دولتی ادعا کردند که در سنگرهای طالبان همان سلاح ها و قوطی های مواد غذایی به دست آمده که امریکائی ها به نیروهای دولتی کمک می کنند.

- پاکستان که یکی از کشورهای مزدور و وابسته امریکا و انگلیس است، در صورتی که دستور دستگیری سران القاعده را از سوی اربابان امپریالیستی اش بیابد، در یک روز الظواهری، ملا عمر و گلبدین را دستگیر کرده می تواند و ممکن نیست هر حرکت این جنایتکاران توسط دستگاه های پیشرفته ردیابی، تصویربرداری و استراق سمع امریکائی ها زیر نظر قرار نداشته باشد، اما چون مأموریت اینان تا حال به پایان نرسیده، لذا تا مدت ها همچنان پنهان و «لادِرک» باقی خواهند ماند و وقتی هر یک از آنان از رده خارج شود و دیگر به درد ستراتیژی امریکا نخورد، نابود خواهد شد، کاری که در دوم می ۲۰۱۱ در مورد اسامه شد. «آی اس آی» از محل زیست اسامه خبر بود و ممکن نیست عملیات در ایبیت آباد مشترک نبوده باشد.

- تجربه سه سال اخیر جنگ در افغانستان نشان می دهد که هر وقت امریکائی ها تصمیم به ازدیاد نیرو گرفته اند، جنگ را شدت بخشیده و بعد از جابه جایی بار دیگر این تنور را سرد کرده اند. چگونگی این سیاست نشان می دهد که امپریالیست ها سکان دو سوی جنگ را در کنترل دارند و تندی و کندی آن را با نیازهای اشغال خود میزان می نمایند.

- امریکائی ها آنده از سران و قومندانان القاعده و طالب را که موافق با سیاست های خود نمی بینند و در وجود آنان دشمنی واقعی ناشی از عقده های ضد اسرائیلی را می بینند، شناسائی کرده و با طیاره های بی پیلوت مورد حمله قرار می دهند. شیخ خالد و ابوحانی که رازهای بسیاری از القاعده را نزدشان دارند، دستگیر و در تجرید کامل قرار داده اند، ابومصعب الزرقاوی، ابو ایوب المصری، البغدادی، بیت الله محسود و... را می کشند، اما در دستیابی به الظواهری، ملا عمر، گلبدین و ملاحقانی اظهار عجز کرده، گاه گاه آدرس های شان را بغران هلمند،

کامدیش نورستان، کویت، سوات، وزیرستان شمالی، چترال و جاهای دیگر منتشر می سازند که گویا به دنبال آنان هستیم و بالاخره دستگیر شان خواهیم کرد!!

- عده ای از سران طالب که در گوانتانامو نگهداری می شدند، بعد از مدتی مرموزانه رها شده به افغانستان آمدند و دوباره به طالبان پیوستند. عبدالقیوم ذاکر که در زمان امارت طالبان فرماندهی بخشی از نیروهای شمال را در اختیار داشت، بعد از حمله آمریکا به افغانستان دستگیر و به گوانتانامو برده شد و چهار سال بعد (چندی بعد از دستگیری ملابرادر) رها گشت و دوباره به طالبان پیوست. وی که از علیزائی های سنگین ولایت هلمند است، بعد از دستگیری ملابرادر به کویت برده شد و اکنون رهبری نظامی طالبان را در این شورا بر عهده دارد. ملا محمد رسول که در زمان امارت طالبان والی نیمروز و عضو شورای نظامی طالبان بود، در جریان عملیات سرنگونی طالبان دستگیر و به گوانتانامو برده شد، اما دو سال قبل رها گردید و دوباره به طالبان پیوست. وی اکنون عضو رهبری شورای کویت، مسئول سمت غرب و والی فراه طالبان می باشد.

- القاعده قبل از عملیات ۱۱ سپتمبر در افغانستان و پاکستان به عنوان سازمان واحد و متشکل عمل می کرد، اما بعد از ۱۱ سپتمبر به ۳۴ سازمان تقسیم شد که آسیا، بخشی از افریقا و قسمتی از اروپا را زیر پوشش و کنترل قرار داد. به این ترتیب آمریکا می تواند در هر نقطه دنیا با تمسک تعقیب سازمان های القاعده نیرو پیاده کند، کاری که در قبل از ۱۱ سپتمبر برایش ممکن نبود.

- بعد از ۱۱ سپتمبر ۷۵۰ تن از افراد مهم القاعده از جمله شیخ خالد محمد طراح حمله ۱۱ سپتمبر، ابوحانی طراح اصلی مرگ مسعود، سخنگو و راننده اسامه، طراح حمله بر مرکز تجارت جهانی، ابوزبیده مهمترین قومندان و طراح حملات القاعده و در مجموع ۱۲ هزار تن از اعضای القاعده در تمام کشورهای اسلامی دستگیر شدند. اما از تمام اینها کلمه ای در مورد چگونگی سازماندهی حملات ۱۱ سپتمبر به نشر نرسید.

- اسامه بعد از فرار از توره بوره به پاکستان رفت. مدتی در وزیرستان بود و بعد با مریضی سخت و دردناک گرده گرفتار شد. حضور نامرئی اسامه در دهه جابه جایی نیروهای امریکائی در افغانستان ضروری بود و باید در آخر این دهه که دیگر رهبری را ایمن الظواهری ربوده بود (بعد از مرگ اسامه جنجال بر سر جانشینی او بالا گرفت)، مصرفی نداشت و باید برداشته می شد که در دوم می ۲۰۱۱ این کار شد و اسامه در کنار اکادمی نظامی پاکستان (کاکول) در ایبیت آباد توسط هلیکوپترهای جنگنده امریکائی به قتل رسید. جسد اسامه را ابتداء به افغانستان آورده و بعد در بحیره عرب انداختند که نصیب ماهی ها و کوسه ها شود تا پیروانش برای او مزاری بنا نکنند. امریکائی ها مدعی اند که پاکستان از این عملیات بی خبر بوده و جالب است که فضای پاکستان این طور خالی شده که چهار هلیکوپتر رادار گریز مجهز با صدا خفه کن تا ۶۰ کیلومتری اسلام آباد برسند و بعد ۴۰ دقیقه با اسامه بجنگند و بالاخره او را به قتل برسانند و بعد جسدش را بردارند و با خود به جلال آباد ببرند، اما پاکستان نداند که این کار کی است و سه پایگاه نظامی پاکستان در همین محل هیچ واکنشی نشان ندهند. پاکستان مطلقاً در این عملیات سهم داشت و هلیکوپترهای امریکائی از پایگاه چکاله برخاسته و این عملیات را در ۱۲ بجه شب انجام دادند اما چون دیگر اسامه بی مصرف شده بود، باید برداشته می شد تا اوباما و امریکا قهرمان ضد تروریسم می شدند و به جهانیان نشان می دادند که هر که بر حریم امریکا «تجاوز» کند، سرنوشتی بهتر از این نخواهد داشت.

امریکائی ها مدعی شدند که چهار سال قبل با ردیابی ابو محمد الکویتی که با اسامه یکجا کشته شد، محل او را پیدا کردند. این که چرا در این چهار سال اقدام نشد و مانده شد که دهه استقرار امریکائی ها در افغانستان و انتخابات ریاست جمهوری امریکا نزدیک شود، از مسایلی است که نشان می دهد امریکا چقدر بر تروریسم اسامه غالب است

و این جریان به چه شکلی در زیر دست آن قرار دارد. کشتن اسامه بهتر از دستگیری آن بود تا در آینده هیچ رازی افشاء نشود.

با دلایل بالا می توان نتیجه گرفت که تسلط امریکا بر کل آسیا (تازه ترین مقاله ای که هیلری کلنتن وزیر خارجه امریکا در ماه اکتوبر ۲۰۱۱ در نشریه فارن پالیسی تحت عنوان «آسیا برای امریکا چقدر اهمیت دارد؟» نوشته است، به شش هدف مهم امریکا در آسیا اشاره کرده است: ۱- استحکام اتحاد سیاسی، ۲- روابط عمیق با کشورهای رو به رشد، ۳- رابطه با سازمان های محلی، ۴- توسعه سرمایه گذاری و تجارت، ۵- حضور ارتش امریکا به شکل وسیع، ۶- توسعه «دموکراسی» و «حقوق بشر» و ادامه تسلط آن بر اروپا به این عملیات بستگی داشت و این را فقط با سازمان بی آدرس و نامرئی چون القاعده می توانست عملی سازد و جنگ را با تمسک به القاعده در افغانستان ادامه دهد. افغانستان با چنین وضعیت و موقعیتی برای سیاست جهانی امپریالیزم امریکا در آسیا می توانست بستر مهمی به حساب آید. این کار هرگز تصادفی نبود و برای آماده نمودن چنین بستری حداقل دو دهه روی آن کار کرده و این دهه سوم ستراتیژیک امریکا بود که افغانستان را به این آسانی و ارزانی در اختیار خود گرفت.

افغانستان می توانست به عنوان پُل مهمی میان پایگاه های امریکائی در شرق دور و شرق میانه قرار گیرد، دیگوارسیا را با طهران و اروپا وصل کند و جنوب آسیا را با آسیای میانه متصل سازد. بنیادگرایی اسلامی را زیر کنترل گیرد؛ چین، هند و روسیه را نظارت کند؛ بازارها، مواد خام و مخصوصاً ذخیره های بزرگ نفت را از این طریق زیر نظر گیرد؛ ایران را به محاصره کامل بکشد؛ ذخایر ۵۰۰ تریلیون دالری افغانستان را از خود کند؛ کنترل سود سالانه ۴۰۰ میلیارد دالری مواد مخدر افغانستان را به دست گیرد و به آزمایش سلاح های خود بپردازد (تا حال ۶۵۰۰ فقره سلاح امریکا و متحدان اروپائی اش در افغانستان آزمایش و برای فروش آماده شده اند). همچنان امریکا با اشغال افغانستان می توانست در مرکز سلاح های اتمی آسیا جا بیابد و از این طریق به کنترل جنوب آسیا و آسیای میانه بپردازد. امریکا با این تمسک توانست در آذربایجان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرغیزستان، پاکستان و بحر هند نیرو پیاده کند و بالاخره برای ناتو در این جا وظیفه و مسؤولیتی ایجاد نماید، چون بعد از فروپاشی اتحاد شوروی دیگر ضرورت وجودی پیمان ناتو بنابر عدم موجودیت پیمان ورشو از میان رفت و با نابودی پیمان ناتو تسلط امریکا بر قاره اروپا پایان می یافت و این برای امریکا در حد باختن بخش مهمی از اقتدار جهانی اش بود.

با عملیات یازده سپتمبر و اشغال افغانستان، دهه سوم ستراتیژیک امریکا در افغانستان (۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱) آغاز گردید. تمسک این اشغال اسامه و القاعده بود. القاعده نه تنها رسماً مسؤولیت این عملیات را نگرفت بلکه ملامتوکل وزیر خارجه طالبان در ۱۲ سپتمبر طی مصاحبه ای با تلویزیون «سی. ان. ان» این حمله را نکوهش کرد. مگر امریکا اسامه و القاعده را مسؤول آن دانست. تقابل امریکا با طالبان و القاعده یکباره در موضع بسیاری از افغانهای تکنوکرات و دولتهای حامی طالبان تغییر ۱۸۰ درجه ئی به وجود آورد. عربستان سعودی رسمیت خود را از امارت طالبان پس گرفت، ظاهرشاه خواهان پاکسازی افغانستان از وجود طالبان شد، مشرف که حامی درجه اول طالبان بود با این اخطار وزارت خارجه امریکا که اگر حمایت خود را از طالبان نگیرد به عصر حجر فرستاده خواهد شد، نه تنها ظاهراً از حمایتش نسبت به طالبان دست کشید بلکه حاضر شد در بخش لجستیکی حمله نیروهای امریکائی بر افغانستان کمک کند. حامد کرزی که تلاش داشت به سخنگویی طالبان در سازمان ملل دست

یابد، برای سرنگونی طالبان به ارزگان فرستاده شد و تمام تکنوکراتهای وابسته که تا آنروز مخالف یا موافق طالبان بودند یکباره به اشاره آمریکا، مخالف طالبان شدند و طرف امریکای «مظلوم» را گرفتند.

این چرخش نشان می داد که وظایف امارت طالبان به سر رسیده و در آینده باید به گونه دیگری ظهور کند. اخطار امریکائی ها به طالبان جهت تحویلی اسامه در حال به سر رسیدن بود و کارها چنان با برنامه پیش می رفت که گوئی از مدتها قبل تصمیم حمله آمریکا بر افغانستان گرفته شده بود. امریکائی ها در ۱۳ سپتمبر (دو روز بعد از حمله ۱۱ سپتمبر) با مخابره شورای نظار در تاجیکستان که امرالله صالح مسؤولیت آن را داشت، تماس گرفتند (این تماس همیشه برقرار بود و مسؤولان شورای نظار تماس را به خاطر ردیابی ستیگرها عنوان می کردند) و به تاریخ ۲۶ سپتمبر «گری شرون» مأمور «سیا» با تیمی به پنجشیر آمد و به سران این جبهه اعلان کرد: «ما دوست هم هستیم و باید دشمن مشترک خود را سرنگون کنیم» و ۵۰۰ هزار دالر به پاس این دوستی به عارف سروری تحفه داد. بعد که گری با فهیم و داکتر عبدالله دیدار کرد، یک میلیون دالر دیگر هم پیشکش نمود. امریکائی ها از طریق ازبکستان با دوستم، از طریق خلیلزاد با اسماعیل خان و از طریق اسلام آباد با کرزی و عبدالحق در تماس بودند. بعد که سران شورای نظار کاملاً با طرح آمریکا در حمله بر افغانستان موافقت کردند، به تاریخ ۳۰ دسمبر، قسیم فهیم و عارف سروری در کنج میدان هوایی تاجیکستان با جنرال «تامی فرانکس» و «هنگ» (مسئول سیا در این مذاکرات) در طیاره «سی-۳۷» درحالی که انجن طیاره روشن بود (این کار را به خاطر کم اهمیت جلوه دادن فهیم و در کل این ملاقات نموده بودند)، دیدار کردند. در این دیدار قرار شد که تیم های رهنمای بمباران هوایی آمریکا به افغانستان بیایند و به «هنگ» پیشنهاد شد که آمریکا ماهانه ده میلیون دالر مصرف جبهه متحد را بپردازد. بعدها عوض «گری»، «گریک» به افغانستان آمد (کسی که حال سر تیم ۱۴۰۰ جاسوس سیا در افغانستان است- در زمان نوشتن کتاب-). بعد ستیف مسؤول انتلجنس سرویس انگلیس نیز به پنجشیر رسید و به این صورت سران شورای نظار در درون روابط و مناسبات استخباراتی چنان گم شدند که به هیچ «پیشنهاد» امریکائی ها جواب رد ندادند (بعضی از اینان که امروز امتیازهای شان را از دست داده، خود را از امریکائی ها ناراضی نشان می دهند، از یاد برده اند که روزی چگونه چکمه های امریکائی ها را با دالره های شان می لیسیدند). برهان الدین ربانی که می دانست با روابط جدید حاکمیت کانتینری او به پایان می رسد، با کجدار و مریز به قضایا برخورد می کرد. وی در اولین جلسه روی «پیشنهاد» های امریکائی ها به شکلی ناراضی خود را از قبولی در بست آنان توسط فهیم پنهان نمی کرد، اما فهیم، داکتر عبدالله و محمد یونس قانونی شش قاته برای امضای فروش افغانستان به امریکائی ها بر چهار سوق قمار ایستاده بودند.

بعد از تعهد فهیم و سروری، طیاره های امریکائی مواد خوراکی، پوشاک، سلاح سبک و مهمات را در چند خط جبهه ریختند. با این که قومندانان جبهه از مقدار مواد خیلی ناراضی بودند، اما با این حمایت و این که امریکائی ها تصمیم گرفته اند که برای شان امارت طالبان را سقوط دهند و بار دیگر آنان بر اریکه قدرت سوار شوند روحیه ضعیف افراد جبهه تا حدی بالا رفت که این را امریکائی ها خوب می دانستند و در تصمیم گیری ها ضرورت آن را جداً احساس می کردند.

با این که قومندانان و رهبران شکست خورده و روحیه باخته جهادی در قدم اول اشغال برای انجام این عملیات به کار امریکائی ها بودند، اما ضرورت پیاده نمودن نیرو در اطراف افغانستان هم وجود داشت و به این خاطر سه، سه هزار نیرو را در آذربایجان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان و قرغیزستان مستقر کردند و یک ناوگان دریائی به

مصرف جاپان در بحر هند مستقر گردید. رهبری عملیات از پایگاه امریکائی در قطر اداره و هدایت می شد، پایگاهی که تا امروز در آنجا وجود دارد و همچنان نقش هدایت کننده را در شرق میانه و جنوب آسیا بازی می کند. بعد از تعهد فهیم به فرانکس و هنگ، دو تیم الفای امریکائی به افغانستان آمدند و بعد تیم الاشه شکن ۳۱۶ نفری امریکا آماده شد که مسؤولیت رهنمائی بمباران ها را بر عهده بگیرد. گروپ های الفا در جبل السراج مستقر شدند، جایی که قومندانی جبهه را بسم الله خان محمدی به عهده داشت (امریکائی ها به پاس خدمات قلبی بسم الله خان که فرد دهاتی ساده ای است و به محافل «بچه بازی» علاقه فراوان داشت، او را در دولت پوشالی همیشه بر کرسی های بلند اقتدار نگه داشته اند). این جابه جایی آغاز حمله امریکا به افغانستان بود.

بعد از جابه جایی تیم های الفا و الاشه شکن، اولین بار در شب هفت اکتوبر ۲۰۰۱ جت های «بی-۵۲» که در جنگ ویتنام میلیون ها لیتر خون ریخته بودند و «خلق قهرمان ویتنام پوزه ب-۵۲ آن را بر زمین مالید» و ۲۵۰ فروند هلیکوپتر چنوک آن را سرنگون ساخت، ساعت هشت و نیم شب از میدان های هوایی تاجیکستان و ازبکستان برخاسته (ازبکستان از این بابت ۸ میلیارد دالر از امریکا حق التجاوز گرفت) و بر شهرهای کابل، قندهار، جلال آباد، مزار و کندز حمله نمودند و با دقت حیران کننده ای دستگاه های رادار و مخابرات طالبان را مورد حمله قرار دادند. این درحالی که چهار روز قبل ۶۶۰۰ نفر طالب تازه نفس از ولایات پکتیا و کنر وارد کابل شدند تا در برابر حمله امریکا بایستند. در این حال بیش از ۱۳ هزار طالب پاکستانی از دیر، چترال، واری، چکدره، سوات، باجور و مومند به دور مولانا صوفی محمد (یکی از مولوی های جاسوس «آی. اس. آی» که در ۱۹۹۵ تحریک نفاذ شریعت محمدی را ساخت و بعد در جولای ۲۰۰۹ حین جنگهای سوات دستگیر و بعد از آن از سوی «آی. اس. آی» رها گردید) جمع شده، به کمک ملیشای سرحدی پاکستان از تورخم گذشتند و بعد از اتراق در کابل به ولایات بلخ و کندز اعزام شدند.

«بی-۵۲» های امریکائی بمباران خود را بی وقفه ادامه دادند. امریکائی ها خواهان بمباران طالبان در شمال بودند، اما فهیم و داکتر عبدالله کوشش می کردند که این بمباران در شمال کابل متمرکز گردد تا هرچه زودتر بر کابل مسلط شوند. در بمباران های بی وقفه و بسیار سنگین طیارات امریکائی گرچه تلفات غیر نظامی بسیار کم بود، اما طالبان آمار کلانی را منتشر می ساختند. ربانی نیز از امریکائی ها می خواست که در بمباران از بم های کلانتر کار بگیرند.

به تاریخ ۲۰ اکتوبر دسته کماندویی ۲۰۰ نفری امریکا در دامنه کوهی در قندهار پیاده شدند و جنگ سختی میان آنان و نیروهای طالبان در گرفت. با این که عملیات هوایی از شمال صورت می گرفت، اما فعالیت های سیاسی و استخباراتی باز هم از جنوب و پاکستان طرح و هدایت می شد. در این هنگام انتخاب دو نفر از سوی امریکائی ها و انگلیس ها برای تثبیت حاکمیت بعدی در نظر گرفته شد. سازمان سیای امریکا حامد کرزی را به قندهار و ارزگان فرستاد و انتلجنس سرویس انگلیس، قومندان عبدالحق را به ننگرهار و لوگر روان کرد تا با سقوط امارت طالبان، این دو خلای قدرت را از نظر افراد شاخص پر سازند. سفر عبدالحق با این که ظاهراً توسط دو تاجر انگلیس در پشاور برنامه ریزی شده بود، اما به تاریخ ۲۶ اکتوبر در ازره لوگر به دست نیروهای مولوی کبیر رئیس تنظیمیه طالبان در شرق افغانستان افتاد و بلاوقفه اعدام شد. مگر حامدکرزی به معیت هلیکوپترهای امریکائی که از بلوچستان پاکستان پرواز می کردند، ابتداء به قندهار و بعد به ارزگان برده شد و در حمایت نیروی مسلح جان محمدخان (چندی قبل در کارته چهار شهر کابل در حمله افراد مسلح به منزلش با هاشم وطنوال وکیل پارلمان به قتل

رسید) قرار گرفت. کرزی بعداً توسط نیروی بزرگ طالبان بر تپه ای محاصره و در جریان درگیری زخم برداشت، اما همان هلیکوپترها در ۷ نومبر به دادش رسیدند و نجاتش دادند.

این که عبدالحق چرا به این آسانی دستگیر و اعدام شد، نمی توان اختلاف امریکا و انگلیس بر سر مزدوران شان را نادیده گرفت. چون امریکائی ها تصمیم گرفته بودند که افغانستان را در انحصار کامل خود بگیرند و به این خاطر از نفوذ فردی مثل عبدالحق که در آن وقت نسبت به حامدکرزی از شهرت و اقتدار بیشتری برخوردار بود، هراس داشتند و خواستند قبل از شاخ و شانه کشیدن های او سر به نیستش کنند (در آن زمان حاجی قدیر برادر عبدالحق با جبهه شمال بود و قبلاً از پاکستان رانده شده و در دبی تجارت و زندگی می کرد و امریکائی ها نمی خواستند که کفه قدرت در مجموع به نفع جبهه شمال سنگینی کند)، ورنه از دستگیری و اعدام او با تمام امکاناتی که برای رهائی اش در پشاور داشتند، جلوگیری کرده می توانستند، کاری که برای نجات حامدکرزی کردند.

بمباران قوای هوایی امریکا آنقدر بی وقفه و سنگین بود که به طالبان امان دفاع از خود را نمی داد و به این خاطر در ۱۳ نومبر از مهمترین خط جنگ در شمالی به دو جهت وردک و لوگر عقب نشستند و بعد کابل را تخلیه کردند. این تخلیه با فشارهای بسیاری همراه بود که از سوی جت های امریکائی بر کابل اعمال می شد. پیکپ های طالبان در هر گوشه و کنار مورد حمله قرار می گرفتند و بیشتر هدف ها از طریق موبایل های افغان بیسیم که در کابل وسیعاً پخش شده بود، نشانی می شد، چیزی که اکثر طالبان این را نمی دانستند. این کمپنی که سهامدار اصلی آن دیکچینی معاون رئیس جمهور امریکا بود، در زمان طالبان در افغانستان جابه جا شده و برای مسؤلان طالبان سایت های موبایل که تا آن وقت در بازارها یافت نمی شد، توزیع کرد. «جی پی اس» های همه نشانی شده بود که می توانست امریکائی ها را در رساندن به اهداف شان یاری برسانند. مردم کابل نیز طالبان بازمانده از عقب نشینی را در هر جایی گیر کرده، با بیل و چوب می کشتند. برخی از طالبان که دختران کابلی را به زور نکاح کرده بودند، فرصت انتقال «عروسان» جدید شان را نیافته و فرار کردند.

با عقب نشینی طالبان از کابل و شمالی، نیروهای شورای نظار به سمت کابل حرکت کردند که بالاخره در ۱۳ نومبر ۲۰۰۱ به قومندانی یونس قانونی وارد کابل شدند. عده ای از افراد خارجی القاعده در وزیر اکبرخان، شهرنو، کلوله پشته و مناطق دیگر بی خبر مانده بودند که بعد از درگیری های مختصر اما خونین یا کشته و یا دستگیر شدند و بعد همه به امریکائی ها تحویل داده شدند. از آن به بعد طالبان هر روز ولایت یا ولایاتی را از دست می دادند. بعد از سقوط کابل که به زور تهاجم هوایی امریکا انجام گرفت، به قسیم فهیم به عنوان «فاتح» کابل، رتبه «مارشالی» داده شد. این بی شباهت به رتبه شاه ولی خان نبود که در ۱۹۲۹ وقتی افراد حبیب الله کلکانی کابل را ترک کردند، برایش دادند و مردم به رسم مطایبه او را «کابل گیرک» می گفتند. اما تفاوت میان این دو مارشال مسخره در این بود که در زمان مارشالی شاه ولی خان هیچ خارجی به صورت مستقیم در جنگ حضور نداشت، اما در زمان مارشالی فهیم جت های امریکائی بر فراز کابل می چرخیدند و ۱۱ هزار نیروی امریکائی آماده حرکت به سوی کابل و اشغال افغانستان بودند.

رهبری طالبان بعد از ۱۳ نومبر جلسه فوری برگزار کردند و قندهار را پایتخت افغانستان اعلان نمودند اما بمباران چنان شدت گرفته بود که حفظ قندهار برای ملاعمر ناممکن شده و با تمام سرسختی بالاخره در روز ۶ دسمبر ۲۰۰۱ بعد از مشوره با برخی از ملاها، شهر قندهار را به ملا نقیب الله تحویل داد و خود بر موترسیکلی سوار و ناپدید گشت. در حملات امریکائی ها بر قندهار یک هزار طالب به قتل رسیدند. اسامه با گروهی از همراهانش به توره بوره (توره بوره در ولسوالی پچیگرام ولایت ننگرهار موقعیت دارد) رفت و در آنجا معسکر گرفت. ربانی که

از بدخشان به جبل السراج آمده بود، برای رفتن به کابل بیقرار بود، اما فهیم، داکتر عبدالله و قانونی به نمایندگی از شورای جبهه پنجشیر (فهیم، داکتر عبدالله، قانونی، سروری، انجنیر اسحاق، محمود دقیق، قاضی وهاب، قومندان گدا، بسم الله خان، حفیظ منصور و صالح ریگستانی) به امریکائی ها تعهد داده بودند که مانع رفتن ربانی به کابل خواهند شد، اما بالاخره شش روز بعد از سقوط کابل، ربانی به همکاری برخی از اعضای این شورا که با فهیم اختلاف نظر داشتند (عارف سروری یکی از آنان بود) وارد کابل شد، مستقیماً به ارگ رفت و به مقرری رؤسا و معینان وزارتخانه ها پرداخت، مشکلی که تا مدت ها امریکائی ها، خلیلزاد، حامدکرزی و لخضر براهیمی قادر به حل آن نمی شدند و پس کردن جمعیتی ها و شورای نظاری ها به گذر از هفتخوان رستم شباهت یافته بود.

ادامه دارد.